

در مهدیه امام حسن مجتبی(ع)

پناهیان: امام رضا(ع) حتی مأمون را هم دلسوزانه راهنمایی می‌کرد؛ به دلیل اهمیت مصلحت

جامعه و ثبات سیاسی

امام رضا(ع) در عرصه سیاست حتی به دشمن خودش مأمون هم خدمت کرد و حتی مأمون را از یک شورش و قتل حتمی نجات داد. حضرت در مقام مشورت دادن به مأمون، واقعا دلسوزانه عمل می‌کرد؛ چون عرصه سیاست، بسیار حساس است و سرنوشت جامعه به آن بستگی دارد.

حجت الاسلام علیرضا پناهیان در مراسم جشن میلاد امام رضا(ع) در مهدیه امام حسن مجتبی به تبیین و تحلیل بخشی از سیره سیاسی آن بزرگوار پرداخت. در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می‌خوانید:

این جایگاه اجتماعی باشکوه امام رضا(ع) در زمان حیات‌شان نیز وجود داشت

این مقام و موقعیت رفیعی که امام رضا(ع) از نظر مادی در میهن اسلامی و جامعه ایمانی ما دارند، شبیه وضعیتی است که حضرت در زمان حیات‌شان داشتند. ایشان در زمان حیات‌شان نیز موقعیت بسیار باشکوهی داشتند. اصلاً انگار تقدیر امام رضا(ع) بر این بوده که در حیات و پس از حیات شریف‌شان جایگاه اجتماعی بسیار پررونق و باشکوهی داشته باشند. درباره مقدرات سایر ائمه هدی(ع) نیز تفاوت‌هایی وجود دارد.

امام رضا(ع) قبل از اینکه مأمون روی کار بیاید نیز اقتدار داشتند، به حدی که علنی به ولایت دعوت می‌کردند در حالی که امامان قبل از ایشان، به هیچ‌وجه این کار را انجام نمی‌دادند. یک نفر به هارون ملعون گفت: علی بن موسی الرضا(ع)، پسر امام کاظم(ع) که شما او را به شهادت رساندی، دارد راحت مردم را به ولایت دعوت می‌کند. پس چرا با ایشان کاری نداری؟ هارون گفت: شهادت امام کاظم(ع) برای هفت پشت من بس است و من دیگر با این خانواده کاری ندارم(عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَى قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع، وَ تَكَلَّمَ الرِّضَا ع، حَفِنَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْرًا عَظِيمًا وَ إِنَّا نَخَافُ مِنْ هَذَا الطَّاعِي. فَقَالَ: لِيَجْهَدَ جَهْدَهُ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ. قَالَ صَفْوَانُ: فَأَخْبَرْنَا الثَّقَةَ أَنَّ يَحْیَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ لِطَاعِي: هَذَا عَلِيُّ ابْنُهُ قَدْ قَعَدَ وَ ادَّعَى الْأَمْرَ لِنَفْسِهِ. فَقَالَ: مَا يَكْفِينَا مَا صَنَعْنَا بِأَبِيهِ؟! تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَهُمْ جَمِيعًا! عیون اخبار الرضا/۲/۲۶۶) یعنی هارون از بس که از شهادت امام موسی بن جعفر(ع) ضربه خورده بود، دیگر نمی‌توانست اقدام دیگری انجام دهد. و طبیعتاً امام رضا(ع) این مسأله را می‌دانست و لذا راحت می‌توانست صدای خود را به همه برساند.

زمینه انتقال بلندترین معارف امامت و ولایت در زمان امام رضا(ع) فراهم شد

هفت امام بزرگوار قبل از امام رضا(ع) با تلاش فراوان، مقدمات را فراهم کرده‌اند و حالا شرایطی مهیا شده تا امام رضا(ع) بتواند ماجرای غدیر را علنی کند. امیرالمؤمنین(ع) در یکی از سالگردهای عید غدیر که مصادف با روز جمعه بوده، خطبه مفصلی خوانده بودند و مردم را به عید گرفتن و جشن گرفتن در روز عید غدیر تشویق کرده بودند که آن خطبه از زبان مبارک امام رضا(ع) برای ما نقل شده است(أَنَّ شَهِدَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع فِي يَوْمِ التَّغْدِيرِ وَ بَحْضَرْتِهِ جَمَاعَةً مِنْ خَاصَّتِهِ قَدْ اخْتَبَسَهُمْ لِلْإِفْطَارِ... فَكَانَ مِنْ قَوْلِهِ ع حَدَّثَنِي الْهَادِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الصَّادِقُ قَالَ حَدَّثَنِي الْبَاقِرُ قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحَسَنِ قَالَ قَالَ أَتَّفَقَ فِي بَعْضِ سِنِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع الْجُمُعَةَ وَ التَّغْدِيرَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ عَلَى خَمْسِ سَاعَاتٍ مِنْ نَهَارِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَحَمِدَ اللَّهَ...)

مصباح‌المتهجد(۲/۷۵۲) یعنی شرایط به‌گونه‌ای بوده که کلمات مهم امیرالمؤمنین(ع) درباره غدیر را امام رضا(ع) توانسته‌اند به ما منتقل کنند.

شاید قبل از امام هادی(ع) بلندترین معارف در باب امامت و جایگاه رفیع ولایت را امام رضا(ع) برای ما بیان فرموده‌اند که در حدیث شریفی به تفصیل آمده است(وَأَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمُضْ صَ حَتَّى بَيَّنَّ لَأَمْتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَ أَوْصَحَ لَهُمْ سُبُلَهُمْ... وَ إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامَ الدِّينِ وَ نِظَامَ الْمُسْلِمِينَ وَ صَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ الْإِمَامُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي...؛ تحف‌العقول/۴۳۷) در اینجا مباحث سیاسی و معنوی امامت به‌صورت صریح و آشکار و با دقت زیادتیر برای مردم بیان شده است به حدی که تا قبل از امام رضا(ع)، این موضوع به این صراحت بیان نشده است.

امام رضا(ع) قبل از ولایت‌مندی هم موقعیت اجتماعی بالایی در جهان اسلام داشت

به امام رضا(ع) می‌گفتند: اگر این‌طور علنی به امامت دعوت کنید و موضوع امامت را علنی و صریح مطرح کنید، هارون به شما صدمه خواهد زد. ولی امام رضا(ع) می‌فرمود: همان‌طور که پیامبر اکرم(ص) می‌فرمود که اگر ابوجهل توانست یک مو از سر من کم کند، من پیغمبر شما نیستم(یعنی از این بابت نترسید) من هم به شما می‌گویم که اگر هارون توانست یک مو از سر من کم کند، من امام شما نیستم(قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع فِي أَيَّامِ هَارُونَ: إِنَّكَ قَدْ شَهَرْتَ نَفْسَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ جَلَسْتَ مَجْلِسَ أَبِيكَ وَ سَيِّفُ هَارُونَ يُقَطِّرُ الدَّمَ! فَقَالَ: جَرَّأَنِي عَلَى هَذَا، مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «إِنْ أَخَذَ أَبُو جَهْلٍ مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَأَشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِنَبِيِّ» وَ أَنَا أَقُولُ لَكُمْ «إِنْ أَخَذَ هَارُونَ مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَأَشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِإِمَامٍ.»؛ کافی/۲۵۸/۸)

به‌خاطر جایگاه رفیع امام رضا(ع) در بین مردم، مأمون در واقع «مجبور» شد موضوع ولایت‌مندی را مطرح کند. امام رضا(ع) یک‌بار به مأمون فرمودند: تو فکر نکن که چیزی از عزت و موقعیت اجتماعی به من اضافه کرده‌ای، من در مدینه بر مرکب خودم می‌نشستم و در کاغذ کوچکی، هر دستوری می‌دادم در شرق و غرب عالم اطاعت می‌شد...فَوَاللَّهِ إِنْ الْخِلَافَةَ لَشِئْءٌ مَا حَدَّثْتُ بِهِ نَفْسِي وَ لَقَدْ كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ أترددُ فِي طَرْفِهَا عَلَيَّ دَائِبِي وَ إِنْ أَهْلِبَهَا وَ غَيْرَهُمْ يَسْأَلُونِي الْخَوَائِجَ فَأَقْضِيهَا لَهُمْ فَيَصِيرُونَ كَالْأَعْمَامِ لِي وَ إِنْ كَتَبِي لِنَافِذَةٍ فِي الْأَمْصَارِ وَ مَا زِدْتَنِي مِنْ نِعْمَةٍ هِيَ عَلَيَّ مِنْ رَبِّي فَقَالَ لَهُ أَفِي لَكَ؛ عیون اخبار الرضا/۲/۱۶۷) پس تو کاری برای من نکرده‌ای بلکه من قبل از این هم موقعیت اجتماعی خودم را در جهان اسلام داشتم.

دو هدف مأمون از ولایت‌مندی: ۱- عزت یافتن به‌واسطه امام(ع) ۲- کاستن از قداست امام(ع)

موقعیت، عزت و جایگاه امام رضا(ع) در آن زمان بسیار رفیع و باشکوه بود و لذا یکی از اهداف مأمون-در تحمیل ولایت‌مندی به امام- این بود که خودش به‌واسطه امام رضا(ع) عزت پیدا کند. و یکی دیگر از اهدافش این بود که عزت امام رضا(ع) را کم کند، به‌خاطر اینکه ایشان را در یک دستگاهی وارد کرده که بالاخره دستگاه فاسدی است. چرا که دستگاه خلافت در آن زمان، خیلی فاسد بود و ظلم‌ها و بی‌بندوباری‌هایی در آن رواج داشت. یعنی هدف مأمون این بود که امام رضا(ع) را که در اوج معرفت و معنویت بود وارد دستگاه فاسد خلافت کند تا از قداست امام(ع) در نزد مردم کم شود و از نفوذ ایشان در میان مردم بکاهد. این هدف مهمی برای مأمون بود که البته به آن نرسید.

شاید مأمون به هدف اول-که خودش را در کنار امام رضا(ع) عزت‌مند کند- تا حدی رسید، ولی چون توجه مردم به امام رضا(ع) بیشتر از مأمون بود. لذا مأمون از سر همین حسادت، کم‌کم نقشه قتل امام رضا(ع) را کشید، و در نهایت هم ایشان را به شهادت رساند.

مأمون می‌خواست با وارد کردن امام رضا(ع) به عرصه سیاست، از قداست و محبوبیت ایشان بکاهد / اما

محبوبیت امام رضا(ع) بعد از ورود به سیاست بیشتر شد

- مأمون می‌خواست از یک‌سو خودش را در خوبی‌های امام رضا(ع) شریک کند و از سوی دیگر امام رضا(ع) را در بدی‌های خودش شریک کند. ولی آیا مأمون توانست امام رضا(ع) را در بدی‌های خودش شریک کند و از قداست ایشان بکاهد؟ امام رضا(ع) بعد از اینکه با تحمیل ولایت‌مندی توسط مأمون وارد عرصه سیاست شدند، نه تنها از محبوبیت‌شان کم نشد، بلکه بر آن افزوده نیز شد. ایشان یک الگویی را برای کسانی که می‌خواهند وارد عرصه سیاست شوند، نشان داد.
- سیاست با وجود امام رضا(ع) داشت پاک و طیب و ماهر می‌شد به حدی که دیگر جایی برای مأمون باقی نمی‌ماند؛ نه اینکه - به دلیل سیاسی شدن - از قداست و معنویت امام رضا(ع) کم شود و ایشان جایگاه خود را در بین مردم از دست بدهد.

امام رضا(ع) سیاسی‌ترین امام / چرا امام رضا(ع) نپذیرفت در جزئیات حکومت دخالت کند؟

- می‌توان گفت سیاسی‌ترین امام ما از جهاتی، امام رضا(ع) هستند. البته امیرالمؤمنین(ع) بیشتر از امام رضا(ع) در عرصه سیاست فعالیت داشتند ولی مشکلات فراوان امیرالمؤمنین(ع) و مصائبی که پیش آمد - موجب دشمنی‌های فراوان و سوء تفاهم‌ها شد - نگذاشت این خورشید پرفروغ از پشت ابر بیرون بیاید و تمام نورش را ساطع کند. ولی امام رضا(ع) از همان اول با مأمون عهد کردند که من در هیچ عزل و نصب و هیچ بخشنامه‌ای دخالت نمی‌کنم.

چرا امام رضا(ع) نپذیرفتند که در جزئیات دخالت کنند؟ به همان دلیلی که وقتی مردم به سرعت

امیرالمؤمنین(ع) رفتند، در ابتدا ایشان نمی‌پذیرفتند. حتی امیرالمؤمنین(ع) در همان موقع، به طلحه و زبیر

فرمودند که اگر شما این کار را به دست بگیرید من حاضرم با شما بیعت کنم. در واقع حضرت داشت به آنها

می‌فهماند که اگر من خلیفه شوم، شما نمی‌توانید تحمل کنید. (ذُؤِبِي وَ التَّمَسُّوْا غَيْرِي... وَ اعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اُجْبِتُكُمْ رَكِبْتُ

بِكُمْ مَا اعْلَمُ وَ لَمْ اَصْنَعْ اِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبِ الْعَائِبِ وَ اِنْ تَرَكْتُمُوْنِي فَاَنَا كَاخْرِكُمْ وَ لَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَ اطُوْعُكُمْ لِمَنْ وَاَلَيْتُمُوهُ اَمْرُكُمْ وَ

اَنَا لَكُمْ وَزَيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي اَمِيْرًا - و نیز خطاب به مردم فرمودند: لَا حَاجَةَ لِي فِي اَمْرِكُمْ فَمَنْ اخْتَرْتُمْ رَضِيْتُ بِهِ؛ الكامل فی التاریخ/

۱۹۰۳) (وَ قَدْ كَانَ قَالَ لَهُمَا قَبْلَ بَيْعْتِهِمَا لَهُ اِنْ اُخْبِتْنِمَا اَنْ تَبَايَعَانِي وَ اِنْ اُخْبِتْنِمَا بَايَعْتَكُمَا فَقَالَ لَا بَلْ تَبَايَعْتَا؛ شرح نهج‌البلاغه

ابن‌ابی‌الحدید/۱۷/۱۱ و تاریخ طبری/۴/۳۲۹ و الكامل ابن اثیر/۳/۱۹۱)

• بعد از اینکه «فضل» - وزیر مأمون - در جریان توطئه‌ای که ظاهراً مأمون برای او چیده بود، به قتل رسید، طرفداران فضل در

حکومت برای انتقام از مأمون به پا خواستند، - مأمون با گریه از امام رضا(ع) درخواست کرد: «لان من به شما احتیاج دارم، امر

وزارت را قبول کنید.» ولی امام رضا(ع) قبول نفرمود. وقتی مأمون رفت، یکی از اصحاب خصوصی امام رضا(ع) از ایشان پرسید:

«چرا قبول نکردید؟ شما می‌توانستید این موقعیت و منصب مهم را قبضه کنید!» حضرت پاسخ داد: تو فکر نکن که اگر من قبول

می‌کردم، حقوق تو تغییری می‌کرد، پس یک‌وقت طمع تو را بر ندارد! اگر من وارد عرصه قدرت شوم، هیچ کدام از اطرافیان خودم را

برخوردار نخواهم کرد، همان پولی که الان می‌گیری، در آن زمان هم خواهی گرفت، چرا دنبال این هستی که من آن موقعیت و

منصب را بگیرم؟ یعنی امام رضا(ع) به نزدیک‌ترین افراد خود نیز نهیب زد که «خواست باشد و فکر نکن که اگر من حاکم بشوم،

چیزی به تو می‌رسد! پس یک‌وقت طمع نداشته باشید که چیزی به شما برسد! (لَمَّا كَانَ مِنْ اَمْرِ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ مَا كَانَ وَ قُبِلَ

دَخَلَ الْمَأْمُونُ اِلَى الرِّضَا عَ بَيْكِي وَ قَالَ لَهُ هَذَا وَ قَدْ حَاجَبْتَنِي اِلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ فَتَنْظُرُ فِي الْاَمْرِ وَ تَعْيِنُنِي فَقَالَ لَهُ عَلَيْكَ التَّدْبِيرُ يَا اَمِيْرَ

الْمُؤْمِنِيْنَ وَ عَلَيْنَا الدُّعَاءُ... فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ قُلْتُ لِلرِّضَا عَ لِمَ اَخْرَتَ اَعْرَكَ اللهُ مَا قَالَهُ لَكَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اَبِيْنَهُ فَقَالَ وَ يَحْكُ يَا اَبَا

حَسَنٍ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْاَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأَيْتَ قَدْ اَعْتَمَمْتُ فَقَالَ لِي وَ مَا لَكَ فِي هَذَا لَوْ اَلَّ الْاَمْرُ اِلَيَّ مَا تَقَوْلُ وَ اَنْتَ مِنِّي كَمَا اَنْتَ

عَلَيْهِ اَلَانَ مَا كَانَتْ تَفْتَنُكَ اِلَّا فِي كُمْكَ وَ كُنْتُ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ؛ عيون اخبار الرضا(ع)/۲/۱۶۴)

• **امام رضا(ع) قبول نکرد در جزئیات حکومت دخالت کند، چون اگر بنا بود دخالت کند، باید - مثل**

امیرالمؤمنین(ع) - تا آخر می‌رفت و در همه چیز دخالت می‌کرد و لذا آن قدر دشمنی که برای امیرالمؤمنین(ع)

درست شد، ممکن بود برای امام رضا(ع) نیز درست شود. چون این موقعیت خطیر، شبیه «همه یا هیچ»

است. یعنی اگر قرار باشد ائمه هدی(ع) کار را به دست بگیرند، باید «صفر تا صد» کار در دست ایشان قرار

بگیرد.

اگر سیاست را مغایر معنویت بدانیم، بی‌معنویت‌ها به عرصه سیاست راه می‌یابند / زائر بامعرفت امام

رضا(ع) نمی‌تواند معنویت را از سیاست جدا بداند

• به هر حال، اصل حضور امام رضا(ع) در عرصه سیاست، چیزی از قداست و معنویت ایشان کم نکرد. و خیلی عجیب است که ما در

بین این مردم خوبی که زائر امام رضا(ع) هستند کسانی را داشته باشیم که معنویت و دیانت را در ذهن خودشان جدای از سیاست

بدانند! در واقع مهمترین پایگاه انتظار و مهمترین پایگاه تربیت سربازان امام زمان(ع) برای ایجاد یک حکومت جهانی، همین مشهد

مقدس و حرم رضوی است. نمی‌شود کسی وارد حرم امام رضا(ع) شود و ذهنیت خودش را نسبت به دوری دین از سیاست، اصلاح

نکند.

• متأسفانه هنوز بعضی‌ها هستند که سیاست را یک‌مقدار مغایر با معنویت و معرفت می‌دانند. اگر سیاست را چیزی غیر از معنویت و

معرفت بدانیم، نتیجه‌اش این می‌شود که بی‌معنویت‌ها و بی‌معرفت‌ها در عرصه سیاسی راه پیدا خواهند کرد. در حالی که هر کسی

وارد عرصه سیاست می‌شود باید نشان دهد که پرتویی از نور معنویت امام رضا(ع) دارد و الا او را چه به سیاست؟!

• هر کسی که یک‌مقدار وارد عرصه سیاست می‌شود به همان مقدار باید رضوی باشد، یعنی باید یک شباهتی به امام رضا(ع) داشته

باشد. ما اگر علوی و رضوی هستیم، نباید نگاه خودمان را شبیه نگاه مأمون قرار دهیم، بلکه باید نگاهمان را شبیه امام رضا(ع) قرار

دهیم و جایگاه سیاست را از حضور کسانی که بخواهند علوی و رضوی عمل نکنند مبرا بدانیم.

• **کسی با معرفت، امام رضا(ع) را زیارت می‌کند که به این جایگاه برتر امام رضا(ع) دقت داشته باشد. و بداند**

که هر کسی خواست در عرصه سیاست قدمی بردارد، یا قلمی بزند، باید بویی و عطری از حرم رضوی و از

این معنویت و قداست به او رسیده باشد.

امام رضا(ع) به حدی قداست و معنویت را وارد عرصه سیاست کرد؛ که مأمون دید دیگر جایی برای امثال او

نمانده

• حضور امام رضا(ع) در عرصه سیاست، نه تنها از قداست و معنویت ایشان کم نکرد، بلکه ایشان داشت قداست و معنویت را وارد

عرصه سیاست می‌کردند. وقتی ایشان داشت قداست و معنویت را وارد عرصه سیاست می‌کرد، مأمون می‌دید که دیگر جایی برای او

باقی نمی‌ماند و باید کنار برود. یک نمونه از سند تاریخی این بحث، همان جریان نماز عید فطر امام رضا(ع) است که با آن حالت

خاکسار و متضرع در خانه خداوند، راه افتادند و به سمت مصلی حرکت کردند، و وقتی مردم این حال و روز امام رضا(ع) را دیدند، غلیان معنوی در آنها غوغا کرد و کم کم داشت یک حماسه معنوی و اجتماعی رخ می داد لذا مشاورین مأمون و بالاخص وزیر او- فضل- به او گفتند که اگر امام رضا(ع) نماز عید فطر را بخواند دیگر جایی برای تو باقی نمی ماند و باید کنار بروی! و لذا مأمون از وسط راه، امام رضا(ع) را برگرداند(لَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ وَ كَانَ قَدْ عَقِدَ لِلرَّضَا عَ الْأَمْرِ بِوَلَايَةِ الْعَهْدِ بَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فِي الرُّكُوبِ إِلَى الْعِيدِ وَ الصَّلَاةِ بِالنَّاسِ وَ الْخُطْبَةِ بِهِمْ... وَ بَلَغَ الْمَأْمُونُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرَّئَاسَيْنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ بَلَغَ الرَّضَا الْمُصَلَّى عَلَى هَذَا السَّبِيلِ افْتَنَّ بِهِ النَّاسُ وَ حَفِنَا كُلُّنَا عَلَى دِمَائِنَا فَأَتَيْدُ إِلَيْهِ أَنْ يَرْجِعَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ قَدْ كَلَّفْنَاكَ شَطَطًا وَ اتَّعْبْنَاكَ وَ لَسْنَا نَجِبُ أَنْ تُلْحِقَكَ مَشَقَّةَ فَارِجٍ وَ نُضِلَّ بِالنَّاسِ مَنْ كَانَ يُصَلِّي بِهِمْ عَلَى رَسْمِهِ فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ عَ بِخُفِّهِ فَلَيْسَهُ وَ رَكِبَ وَ رَجَعَ؛ ارشاد مفید/۲-۲۶۴-۲۶۵)

قداست و معنویت را نه فقط برای رهبر، بلکه برای سایر سیاستمداران هم لازم بدانیم/نگاه واتیکانی به سیاست، جانپان را بر جامعه مسلط می کند

• اگر ما قداست و معنویت را فقط برای امام و رهبری قائل باشیم و بگوییم «چون امام و رهبری در مقام ولایت هستند باید این قداست و معنویت و معرفت را داشته باشند و برای سایر سیاستمداران این قداست لازم نیست و نیاز نیست که این قدر معنویت داشته باشند» در این صورت ما با دست خودمان مقدمات بزرگترین بدبختی ها را برای جامعه فراهم کرده ایم.

• هر کسی در این مملکت به هر نسبتی از مسئولیت برخوردار می شود به همان نسبت باید بیش از دیگران از معرفت و معنویت برخوردار باشد. معنا ندارد که ما به جایگاه های سیاسی جامعه ساده انگارانه نگاه کنیم! این نگاه، شبیه نگاه واتیکان است که فقط برای شان کافی است که شخص «پاپ» آدم معنوی و مقدسی باشد و ضروری نمی دانند که بقیه دولتمردان جهان مسیحیت این قدر معنوی باشند! لذا کلاش ترین و جنایتکارترین آدم ها، رؤسای سیاسی جهان مسیحیت می شوند. و شما امروز می بینید که چه بلایی بر سر جهان مسیحیت آمده است! ما که نمی خواهیم مثل آنها بشویم! آنها معنویت را فقط مخصوص پاپ می دانند و بعد به پاپ هم می گویند: «شما به سیاست کاری نداشته باش!»

امام رضا(ع) در عرصه سیاست حتی به دشمن خود هم خدمت کرد/ امام رضا(ع) مأمون را از کشته شدن در یک شورش حتمی نجات داد

• در اینجا می خواهیم چند نکته درباره سیره سیاسی امام رضا(ع) بیان کنیم. امام رضا(ع) در عرصه سیاست به صورت عجیبی امانت دار بودند و حتی به مأمون خدمت کردند با اینکه می دانستند که به دست مأمون به قتل خواهند رسید. یک نمونه از کمک حضرت به مأمون، نجات مأمون از کشته شدن در یک شورش حتمی بود. وقتی فضل-وزیر مأمون در حمام ترور شد- طرفداران و وابستگان فراوان فضل در حکومت و ارتش، که معتقد بودند مأمون فضل را کشته- و ظاهراً همینطور هم بود- شورش کرده و برای خونخواهی فضل بر در کاخ مأمون جمع شدند تا آن را آتش بزنند و انتقام فضل را از مأمون بگیرند. در اینجا مأمون از حضرت تقاضا کرد که اگر صلاح می داند او را از این محمصه نجات دهد. حضرت هم به میان مردم آمدند و با دست خود به این مردم عصبانی

اشاره کردند که متفرق شوید. نفوذ، جایگاه اجتماعی و محبوبیت حضرت به قدری بود که بی درنگ مردم متفرق شدند. (قَالَ فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَ الْقَوَادُ وَ مَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ، فَقَالُوا هَذَا اغْتَالُهُ وَ قَتَلَهُ يَغُونُ الْمَأْمُونُ وَ تَلَطَّبْنَ بِذِمِّهِ وَ جَاءُوا بِالْبِرَّانِ يُخْرِقُوا الْبَابَ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَ يَا سَيِّدِي تَرَى أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ؟ قَالَ فَقَالَ يَا سَيِّدِي فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ وَ قَالَ لِي ارْكَبْ فَرَكِبْتُ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَرَاخَمُوا. فَقَالَ لَهُمْ بَيِّدُوا تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا. قَالَ يَا سَيِّدِي: فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهُ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ مَا أَشَارَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا رَكَضَ وَ مَرَّ)(کافی/۱/۴۹۱ و عیون اخبار الرضا/۲/۱۶۴)

امام رضا(ع) به مأمون مشورت و راهنمایی های دلسوزانه می داد/ چون عرصه سیاست، بسیار حساس است و سرنوشت جامعه به آن بستگی دارد

- امام رضا(ع) در هنگام نظر دادن و مشورت دادن به مأمون ملمون و خائن، واقعاً امین، با صداقت و از سر دلسوزی عمل می کرد. از این گونه مشورت هایی که امام رضا(ع) به مأمون دادند، در تاریخ زیاد هست. یک نمونه اش این بود که امام رضا(ع) به مأمون توصیه کرد که تو باید به مرکز جهان اسلام بروی و نباید در خراسان بمانی. و تحلیل هایی را برای او ارائه دادند و او را متقاعد کردند که قدرت تو در آنجا (بغداد یا مدینه) افزایش پیدا خواهد کرد. و مأمون هم این سخن امام رضا(ع) را قبول کرد و در نهایت هم این کار را انجام داد؛ البته بعد از کشتن فضل و به شهادت رساندن امام رضا(ع). چون می دانست که امام رضا(ع) به او خیانت نمی کند.
- چرا امام رضا(ع) با مأمون این گونه برخورد می کرد؟ چون عرصه سیاست عرصه فوق العاده حساسی است. عرصه رأی و نظر سیاسی فوق العاده مهم است. در روز قیامت هم خداوند متعال یکی از مهمترین سوالاتی که از اعمال ما می پرسد، درباره رأی و نظر دادن ماست. این مسأله خیلی اهمیت دارد؛ چون خدمت یا خیانت به یک جامعه است.
- امام رضا(ع) می دانست که سرنوشت جامعه اسلامی به دست این قدرتمندان و سیاستمداران است؛ هر چند که خود آنها آدم های بدی بودند، اما حضرت در کمک و حمایت از آنها کم نمی گذاشتند. به دلیل اینکه عرصه سیاست بسیار حساس است و به سرنوشت جامعه مربوط می شود.

ائمه هدی(ع) بهترین مشاوره ها را به سیاستمداران ظالم زمان خود می دادند

- درست است که امام رضا(ع)-همان طور که از ابتدا عهد کرده بود- در جزئیات حکومت دخالت نکرد و حاضر نشد در هیچ عزل و نصیبی دخالت کند، اما به مأمون مشورت می داد. این مشورت های امام رضا(ع) انسان را به یاد مشورت های امیرالمؤمنین(ع) می اندازد که برخی از خلفا می گفتند: «اگر علی بن ابیطالب نبود، ما هلاک شده بودیم!»(تفسیر عیاشی/۱/۷۵)
- البته این مشورت های صادقانه اختصاص به این دو امام بزرگوار ندارد. بلکه هر کدام از خلفا که می خواستند مشورت یا کمکی بگیرند، ائمه هدی(ع) کم نمی گذاشتند و دلسوزانه بهترین مشاوره ها را به سیاستمداران زمان خود می دادند، چون مسائل سیاسی خیلی حساس است و سرنوشت یک جامعه به آن بستگی دارد.

امام رضا(ع) نه تنها تشنج ایجاد نکرد، بلکه به ثبات حکومت مأمون کمک کرد/ در بی ثباتی همه ضرر می کنند

- امام رضا(ع) اگر می خواست، می توانست با کوچکترین اشاره، بزرگترین تشنج ها را برای مأمون و حکومتش ایجاد کند ولی حضرت برعکس عمل می کرد یعنی موجب ثبات حکومت مأمون می شد. مثلاً همانطور که گفتیم بعد از قتل فضل، طرفداران و منصوبین

فضل علیه مأمون شورش کردند. مأمون نزد امام رضاع) آمد و کمک خواست. حضرت قبول کردند، رفتند و آنها را آرام کردند. البته یک عده‌ای از آنها آرام نمی‌شدند که حضرت با قدرت و نفوذ خود، آنها را پراکنده کرد. (...فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَالْقَوَادُّ وَمَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ فَقَالُوا هَذَا اغْتَالَهُ وَ قَتَلَهُ بَعْنُونَ الْمَأْمُونِ وَ لَمْ يَلْبَنَنَّ بِدِمِهِ وَ جَاءُوا بِالْبَيْرَانِ لِيُحْرَقُوا الْبَابَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِيَأْبِي الْحَسَنِ ع يَا سَيِّدِي تَرَى أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ قَالَ فَقَالَ يَا سِيرُ فَرَكِبُ أَبُو الْحَسَنِ وَ قَالَ لِي ارْكَبْ فَرَكِبْتُ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ نَظَرُ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَرَأَحَمُوا فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا قَالَ يَا سِيرُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهُ يَبْعُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ مَا أَسَارَ إِلَى أَخِي إِلَّا رَكْضًا وَ مَرٌّ كَافِي/ ۳۹۱/۱)

چرا امام رضاع) مأمون را کمک می‌کرد؟ چرا در مقابل شورش حکومت مأمون را کمک کرد؟ چون ثبات اجتماعی خیلی اهمیت دارد و اگر بی‌ثباتی ایجاد شود، همه ضرر خواهند کرد. یکی از دلایل تحمل زجرها توسط ائمه هدی(ع) به خاطر حفظ ثبات سیاسی بوده است.

یکی از دلایل تحمل زجرها توسط ائمه هدی(ع) حفظ ثبات سیاسی بود/ پس چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟

شاید خیلی‌ها بپرسند: اگر ثبات اجتماعی این قدر مهم است، چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟ امام حسین(ع) به خاطر اینکه مردم حضور پیدا کردند، قیام کرد و الا بعد از اینکه مردم ایشان را محاصره کردند، حضرت قیام خود را تمام کرد، و فرمود: «مرا رها کنید تا برگردم یا به جای دیگری بروم» حتی ایشان بنا به نقلی - فرمودند که من حاضرم به سرحدات بروم، ولی آن مردم نامرد، دست از محاصره امام حسین(ع) برنداشتند. و بعد گفتند که ما می‌خواهیم شما را ذلیلانه به یزید تحویل بدهیم! اینجا بود که امام حسین(ع) ایستادگی کرد و فرمود: هیهات من الذله (آل و این الدعیٰ ابن الدعیٰ قد رکز بین اثنینین بین السله و الذله و هیهات من الذله؛ لهوف/ص ۹۷)

قیام امام حسین(ع) را این طور تصور نکنید که حضرت از همان ابتدا شمشیر کشید که تا آخر برود! بلکه واقش این بود که امام حسین(ع) به وعده یاری مردم اعتماد کرد و وقتی مردم گفتند که «تو را یاری نمی‌کنیم» حضرت فرمود: «پس مرا رها کنید تا برگردم» اما مردم ایشان را رها نکردند.

امام حسین(ع) در وصیت نامه خودشان قبل از اینکه اعلام کنند که «من برای چه دارم قیام می‌کنم» ابتدا درباره اینکه «برای چه چیزی قیام نمی‌کنند» توضیح داده و فرمودند: «من خروج نکردم که جامعه را به هم بریزم یا شلوغ کنم و شر به پا کنم بلکه من به خاطر اصلاح امر امت جدم خروج کردم و...؛ اِنِّی لَمْ اُخْرَجْ بَطِیْرًا وَ لَا اَشِیْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ اَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِی اُمَّةِ جَدِّی مُحَمَّدٍ» (مناقب ابن شهر آشوب/ ۸۹/۴) یعنی امام حسین(ع) وقتی می‌خواستند علت خروج(قیام) خود را توضیح دهند، تأکید می‌کردند که من نمی‌خواهم ثبات اجتماعی را به هم بریزم.

امام رضاع) در زندگی خصوصی هم به دشمنش لطف داشت/ دوستان را کجا کنی محروم؛ تو که با دشمن این نظر داری!

• امام رضاع) به خاطر دلسوزی به حال مردم و جامعه، حتی به دشمن خودش هم خدمت کرد. این سیره سیاسی امام رضاع) است. یعنی امام رضاع) آن قدر به سیاست و ثبات اجتماع اهمیت می‌داد که به دشمنان خودش هم خدمت می‌کرد، چرا که عرصه سیاست خیلی مهم و در سرنوشت مردم تأثیر گذار است.

البته امام رضاع) حتی در زندگی خصوصی خودشان هم به دشمن خودشان لطف داشتند. مأمون صاحب چند پسر شده بود که همگی در کودکی مرده بودند. لذا به امام رضاع) متوسل شد. گفت: از خدا بخواه که پسرانم برای من بمانند. امام رضاع) تأملی کردند و فرمودند: «این پسر تو برای تو باقی خواهد ماند» و حضرت اسم او را هم تعیین کردند و فرمودند که «او را این گونه ادب کن...»

• جلودی یکی از جلادهای مأمون بود. او یک بار به امر هارون الرشید ملعون، خانه امام رضاع) در مدینه را غارت کرده بود. هارون به او مأموریت داده بود که «خودت داخل خانه‌های بنی‌هاشم می‌شوی و هر چه پول و دارایی و آذوقه دارند، برمی‌داری و غارت می‌کنی تا دیگر چیزی نداشته باشند و محتاج دیگران شوند و به جز یک لباس برایشان باقی نمی‌گذاری» وقتی جلودی به دم در خانه امام رضاع) رسید، حضرت به او فرمود: تو داخل خانه نشو، من خودم همه دارایی‌ها را به تو می‌دهم. او در ابتدا قبول نمی‌کرد اما حضرت آن قدر اصرار کرد که او قبول کرد. و حضرت نیز همه چیز را جمع کرد و به او داد.

• جلودی بعدها با مأمون اختلاف پیدا کرد و مأمون او را به زندان انداخت. وقتی مأمون می‌خواست او را محاکمه کند، امام رضاع)- که آن موقع ولیعهد بود- دم گوش مأمون ملعون یک سخنی گفت. جلودی وقتی این صحنه را دید، به مأمون گفت: «تو را به قبر پدرت هارون قسم می‌دهم که هر چیزی امام رضاع) گفته، اجرا نکن و برعکس آن عمل کن!» مأمون گفت: ای بدبخت! امام رضاع) گفت که جلودی را به خاطر من به خاطر اینکه در آن قضیه درخواست من را پذیرفت و به خانه من داخل نشد، ببخش! ولی تو خودت مرا قسم دادی که برعکس آن عمل کنم! لذا مأمون به جلال دستور داد گردن او را بزنند. جلودی در واقع به امام رضاع) سوء ظن داشت.

• حضرت با دشمن خود این قدر بزرگواریه برخورد می‌کرد، قطعاً دوستان و محبین خود را خیلی تحویل می‌گیرد و تکریم می‌کند. زبان حال ما این است: «دوستان را کجا کنی محروم؛ تو که با دشمن این نظر داری»

